

تئوری چهارضلعی صلح^۱ چگونه می‌توان با طالبان به صلح رسید؟

داکتر محمد امین احمدی*

گفت‌وگوی صلح با طالبان جدی‌تر از هر زمانی دیگر شده است و چنین به نظر می‌رسد که امریکا تصمیم گرفته است روندی را به وجود آورد که طالبان شریک مهم و تأثیرگذار آن باشد و از یک گروه شورشی تروریستی شریک القاعده و گروه‌های جهادی دیگر جدا، جزئی از یک روند دولت‌سازی در افغانستان شود تا زمینه ختم جنگ در افغانستان که با حمله امریکا علیه این گروه در افغانستان بعد از یازده سپتامبر شروع شد و برای این کشور هزینه جانی و مالی داشته است، فراهم گردد.

امریکا برای رسیدن به این صلح، به گفته خودشان، بر حامی طالبان، یعنی پاکستان، فشار لازم اقتصادی و سیاسی وارد و پاکستان طالبان را برای مذاکره و صلح حاضر کرده است. طرف سوم قضیه دولت و مردم افغانستان است که سال‌ها است صلح طلب می‌کنند. لازم است در این زمینه به این نکته توجه شود که نظام افغانستان یک نظام شدیداً ایدئولوژیک و انعطاف‌ناپذیر نیست؛ حق مشارکت سیاسی در قدرت و آزادی فعالیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هیچ گروه را مخصوصاً اگر ماهیت اسلامی داشته باشد، منع نمی‌کند؛ از این لحاظ، هیچ ممانعتی برای پذیرش طالبان در روند دموکراتیک

۱. این مقاله، در اصل محصول گفت‌و شنود چندین نشست در دانشگاه ابن سینا است که در ماه دلو سال ۹۷ برگزار شد که ویرایش نخست آن در روزنامه هشت صبح پیش از این منتشر شده است. اینک ویرایش دوم آن تقدیم خوانندگان مجله اندیشه معاصر می‌شود.

* نویسنده، پژوهشگر، عضو پیشین کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی و رئیس دانشگاه ابن سینا.

خویش ندارد. عدالت انتقالی از نوع کیفری در افغانستان عملاً قربانی صلح شده و می‌شود. دولت افغانستان تقریباً از همان آغاز، صلح با طالبان را در برنامه کار خود قرار داد و گروه‌های سیاسی عمده نیز با این روند مخالفت نکردند؛ بنابراین، بیش از هر زمانی دیگر صلح محتمل‌تر به نظر می‌رسد.

لکن پرسش مهم این است که این صلح به چه قیمتی تمام خواهد شد؟ آیا می‌توان طالبان را مانند حزب اسلامی وارد روند نظام مبتنی بر قانون اساسی ساخت؟ چه مشکلات و راه‌کارهایی در راه رسیدن به این هدف وجود دارد؟

برای این که بتوانیم راهی به سوی پاسخ به این پرسش‌ها باز کنیم، لازم است درکی دقیق از وضعیت داشته باشیم. به باور نگارنده، توجه به نکات ذیل تا حدودی کمک می‌کند که درک دقیق‌تری از وضعیت به دست آوریم.

۱. امریکا مطابق سیاست اعلامی خود برای دفاع از امنیت ملی‌اش در افغانستان حضور نظامی دارد و معتقد است که دوره طالبان، افغانستان به لانه امن تروریسم تبدیل شد و حادثه یازده سپتامبر در این کشور طراحی و اجرا شد؛ لذا دولت امریکا تا زمانی مطمئن نشود که افغانستان دیگر به لانه امن تروریسم تبدیل نمی‌شود، این کشور را ترک نخواهد کرد. محور گفت‌وگوهای امریکا با طالبان نیز همین فقره است.

۲. قانون اساسی و ارزش‌های مدرن چیزی نیست که امریکا برای آن‌ها در افغانستان بچنگد؛ اما این‌ها اموری‌اند که امریکا و سایر شرکای بین‌المللی افغانستان برای آن‌ها هزینه کرده‌اند و به باور آن‌ها در تأمین صلح پایدار و جلوگیری از سقوط دوباره افغانستان در چنگال تروریسم، نقش مؤثر ایفا می‌کنند؛ بنابراین، محافظت از آن‌ها در راستای منافع آنان قرار دارد؛ لذا اگر خواست ملی قوی در این زمینه وجود داشته باشد، از آن حمایت می‌کنند.

۳. دولت در افغانستان در همه‌حال نیازمند حمایت قوی بین‌المللی است تا بتواند بر شورش‌های احتمالی و تروریسم (برای مثال داعش و شبکه‌های تروریستی خارجی دیگر، قاچاق مواد مخدر و...)، حل مشکل مهاجرین مقیم در ایران و پاکستان و بی‌جاشدگان داخلی، عودت و اسکان آن‌ها و حل مشکل فقر، بیکاری و توسعه‌نیافتگی غالب آید. یک دولت منزوی و بی‌اعتنا به قوانین بین‌المللی، از جمله حقوق بشر و حقوق زنان، نمی‌تواند این مشکلات را حل کند و لو این که این دولت از نوع طالبان باشد. قیاس افغانستان طالبانی با عربستان سعودی قیاس مع الفارق است؛ چون آن‌ها از وزن اقتصادی و سیاسی لازم در نظام بین‌الملل برخوردارند که به راحتی کارنامه حقوق بشری‌شان به دلیل منافع اقتصادی و یا سیاسی کشورها به‌منظور حفظ

رابطه با این کشورها نادیده گرفته می شود؛ اما افغانستان طالبان یک افغانستان نیازمند و محتاج است که تنها ابزارش صدور تروریسم است.

۴. رسیدن به فهم مشترک میان طالبان و سایر گروه‌ها بر محور ارزش‌های مدرن سخت و دشوار است؛ اما ممتنع نیست. سخت‌بودن آن به این دلیل است که طالبان برای حل منازعه به دو مرجع بیش از هر مرجعی دیگر استناد می‌کنند: زور و سنت. در عرصه زور طالبان خود را پیروز احساس می‌کنند و ارزش‌های مدرن را ناشی از حضور و تحمیل غریبان می‌دانند و سنت، یعنی اسلام با حضور آنان به‌عنوان طرف اصلی در گفت‌وگوی صلح به مرجع مسلط و مسلم تبدیل شده و از هژمونی عاطفی قوی نیز در جامعه افغانستان برخوردار است و هیچ‌کسی جرأت نقد و چون و چرا را در برابر آن ندارد؛ لذا طالبان در گفت‌وگوها از این دو حیث خود را در مقام برتر می‌بینند؛ لذا این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توانیم گفت‌وگوی انتقادی بر پایه نوعی عقلانیت انتقادی را با مرجعیت اسلام ترکیب کرد و محور وسیع‌تر برای گفت‌وگوی انتقادی با طالبان به وجود آورد و به این وسیله در دیدگاه طالبان تغییر به وجود آورد و توافقی را که محصول نوعی فهم و عقلانیت مشترک باشد، محقق ساخت. آیا می‌توان گفت‌وگوی انتقادی و عقلانی را با طالبان فعال کرد؟

در ادامه کوشش می‌شود به این پرسش جواب داده شود. به نظر این‌جانب، نظر به نکات مقدماتی که توضیح داده شد، در چهار عرصه چهار کار مهم انجام شود تا بتوانیم طالبان را متقاعد به قبول نظام مبتنی بر قانون اساسی کنیم:

بنیاد اندیشه

۱) مشروعیت‌زدایی از جنگ؛ ۲) مشروعیت‌زدایی از مشروعیت بین‌المللی طالبان؛ ۳) اتکا به قدرت جامعه مدنی در عرصه ملی و بین‌المللی؛ ۴) گفت‌وگوی فرهنگی با طالبان در چارچوب اصول اساسات مذهب حنفی و الزامات تعهدات بین‌المللی افغانستان.

الف. مشروعیت‌زدایی از جنگ

بدون شک، ایدئولوژی جنگ که به میانجی آن طالبان توانستند ۱۸ سال مقاومت کنند و از میان جوانان نیروی جنگی فداکار که حاضرند تا سرحد انتحار بچنگند، جذب کنند، چیزی جز اسلام نیست.^۱ به کمک ادبیات گرفته‌شده از اسلام، طالبان جنگ خویش را توجیه می‌کنند. در واقع، جنگ

۱. گاهی گفته می‌شود که طالبان گروه استخباراتی وابسته به بیگانه است و به لحاظ داخلی یک گروه قدرت‌طلب و با انگیزه‌های قومی است؛ لذا اساساً یک گروه سیاسی است نه مذهبی و ایدئولوژیک. بر اساس همین تحلیل، سیاست‌مداران غربی و افغانی امیدوارند که در مواضع این گروه انعطاف به وجود آید و صلح را که پایان هر جنگ و منازعه بر سر قدرت است، بپذیرد؛ لکن به باور این‌جانب، داشتن اراده معطوف به قدرت و یا برخوردار بودن از

خود را از نوع جهاد با کفار می‌دانند و گاهی از ادبیات ملی‌گرایانه نیز استفاده می‌کنند و جنگ خویش را مبارزه با اشغال خارجی و کسب استقلال می‌نامند.^۱ از روحیه وسیع بیگانه‌ستیزی و کافرستیزی که در میان مردم کشور وجود دارد نیز استفاده می‌کنند. در واقع، طالبان حضور نیروهای خارجی و همکاری با آنان و سبک زندگی نسبتاً مدرن در شهرها و آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی را که کم و بیش در شهرها وجود دارد، نشانه‌های کفر و بی‌دینی حکومت و کارمندان آن می‌شمارند و به این وسیله دولت و کارمندان دولتی را در سطح وسیع، همکاران و مشاوران کفار حربی شمرده و مانند کفار حربی مهدورالدم شمرده و جزو اهداف حملات جنگی و جهادی‌شان تعریف کرده‌اند.^۲

اما هیچ‌گاه این ادبیات و تبلیغات به درستی مورد تجزیه و تحلیل انتقادی قرار نگرفته است تا روشن شود که تا چه اندازه بر اساس موازین اسلامی که در مذاهب رسمی اسلام تدوین شده است، ادعای تکفیر دولت و کارمندان دولتی درست و صحیح می‌باشد؟ آیا حضور نیروهای خارجی در افغانستان به معنای اشغال افغانستان توسط آن‌هاست؟ آیا افغانستان از خود به لحاظ حقوقی و سیاسی حاکمیت ندارد؟ آیا انعقاد پیمان همکاری نظامی با ممالک غیر مسلمان توسط یک دولت مسلمان، آن دولت را از دایره مسلمانان خارج می‌کند و یا در حد یک کشور اشغال‌شده تنزل می‌دهد؟ اگر این‌گونه باشد، پس همه اعضای لویه‌جرگه مشورتی که به پیمان نظامی رأی دادند، کافر شده باشند؟ آیا نفوذ سیاسی یک کشور غیر مسلمان در یک کشور مسلمان سبب می‌شود که دولت آن کشور را کافر بدانیم؟ به چه دلیل معجز می‌باشیم که کارمندان ملکی یک دولت مورد حمایت کفار را کافر شمرده و مهدورالدم بدانیم و یا در حکم کفار حربی به شمار آوریم؟ آیا می‌توان یک دولتی که آشکارا کفر نمی‌ورزد، اما رئیس

حمایت راهبردی استخباراتی با ایدئولوژی یک بودن این گروه قابل جمع است؛ چون ایدئولوژی ابزار توجیه و بسیج اجتماعی و در نتیجه سرمایه و توان اجتماعی این گروه است. نشانه واضح ایدئولوژیک بودن این گروه ادبیات شدیداً مذهبی و رفتار تندروانه این گروه است. این ادبیات به صورت رسمی در قانون اساسی این گروه که برای بار نخست در سال ۱۹۹۸ به تصویب شورای علمای این گروه رسیده بود و بار دیگر در سال ۲۰۰۵ در تبعید در جلسه شورای عالی امارت اسلامی تأیید و تصویب می‌شود، منعکس شده و اصول حکومت‌داری و نظریه رسمی آنان را تشکیل می‌دهد. این قانون اساسی، سخت‌گیرانه‌ترین و مذهبی‌ترین قانون اساسی در سطح جهان محسوب می‌شود.

۱. این ادبیات جدیداً در تبلیغات طالبان، خصوصاً در سایت رسمی این گروه که تحت عنوان امارت اسلامی تبلیغات می‌کند، بسیار چشم‌گیر به نظر می‌رسد که در آن اردوی ملی و پلیس، نیروی اجبر اشغالگران خوانده می‌شوند.

۲. در بیانیه‌های رسمی این گروه عمدتاً بر اشغال افغانستان توسط کفار صلیبی تکیه می‌شود و دولت افغانستان و قوای مسلح اجیران کفار صلیبی به حساب می‌آیند که در خدمت کفار صلیبی و به نفع آنان می‌جنگند و یا به آنان کمک و معاونت می‌کنند که می‌تواند به معنا و مفهوم تکفیر ضمنی باشد و یا حداقل این گمانه را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند (رک: اعلامیه شورای رهبری امارت اسلامی در مورد آغاز عملیات بهاری یکبار به تحریک سازمان استخباراتی مطابق یک خبر که در سایت جمهور در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است، طالبان یکبار به تحریک سازمان استخباراتی پاکستان در صدد صدور فتوا در تکفیر مستقیم دولت افغانستان و کارکنان آن بوده است که عملی نمی‌شود؛ اما یک نکته مسلم است و آن این‌که حکومت افغانستان و کارمندان آن را همکاران کفار حربی و در حکم آنان می‌دانند. این نکته از سخنان نماینده شورای فتوای‌شان در هلمند به خوبی به دست می‌آید. نگاه کنید به فیلم مستند «تنها در میان طالبان»، ساخته محسن اسلام‌زاده.

و اعضای آن مرتکب گناه کبیره می‌شوند و احکام شریعت را مو به مو اجرا نمی‌کنند، کافر شمرده و مهدورالدم دانست؟ آیا برای برانداختن چنین حکومتی و برقراری خلافت کامله ما مجاز به جنگ و خروج مسلحانه می‌باشیم؟ این‌ها پرسش‌هایی‌اند که ما آن‌ها را طی این سال‌ها طرح و بررسی نکرده‌ایم. فتاوی‌ایی که تا کنون علما بعضاً از طریق تشکل‌های دولتی و شبه‌دولتی صادر کرده‌اند، عمدتاً شامل دو جزء بوده است: اولاً، با استناد به بعضی آیات و احادیث که قتل مسلمان را حرام می‌دانند، گفته‌اند که جنگ در افغانستان مسلمان‌کشی است و لذا شرعاً درست نیست و ثانیاً، افغانستان یک کشور اسلامی است نه دارالحرب.^۱

مشکل این فتاوا این است که اولاً، بسیار کلی بوده و مسئله‌محور نیستند و مسائل یادشده را که در تبلیغات طالبان برجسته می‌شوند، نادیده می‌گیرند و ثانیاً، گزینشی است؛ یعنی به برخی از آیات و احادیث استناد می‌کنند و آیات مورد استناد گروه‌های سلفی جهادی و تکفیری را از نظر می‌اندازند و استوار بر مبانی و نظریات فقهی و کلامی موجود در مذاهب اسلامی نمی‌باشند؛ بلکه مبتنی بر نوعی اجتهاد آزاد از آیات و احادیث‌اند؛ لذا طالبان و گروه‌های تکفیری دیگر به راحتی می‌توانند به آیات و احادیث دیگر استناد کنند که دولت افغانستان و همکاران آن را در نزد هواخواهان خود کافر و یا معاون کفار حربی قلمداد کنند و از این طریق به جذب نیرو برای جنگ بپردازند و جنگ خویش را توجیه کنند. این در حالی است که بدون از کار انداختن ایدئولوژی طالبان، نمی‌توان آتش جنگ را خاموش کرد. با از کار انداختن این ایدئولوژی می‌توان موتور محرک جنگ را که توسط طالبان و حامیان آن به کار گرفته می‌شود، خاموش کرد.

بنیاد اندیشه

در این خصوص راه‌حل این است که به جای استناد مستقیم و گزینشی به آیات و احادیث، تک‌تک مسائلی را که نام بردم، از نگاه مذاهب اسلامی، و به طور خاص مذهب حنفی، مورد بررسی قرار داد؛ برای مثال: مشخص کرد که آیا سلطان جائز و واجب‌القتل است؟ آیا بر اساس این مذهب می‌توانیم نظام مبتنی بر قانون اساسی را یک نظام کفری بدانیم؟ و آیا برای استقرار امارت اسلامی مجاز به خروج مسلحانه و به راه انداختن قتل و کشتار اردوی ملی می‌باشیم؟ چون طالبان خود را یک جریان مذهبی و حنفی می‌دانند و به لحاظ اجتماعی مشروعیت خود را از مذهب حنفی می‌گیرند؛ اما در واقع، ادبیات این گروه حداقل نسبت به نظام کنونی تکفیری است و از ادبیات تکفیری، نظیر القاعده و داعش، برای تکفیر دولت افغانستان و نهادهای آن استفاده می‌کنند؛ لذا برای از میان بردن مشروعیت جنگ کافی است که برای مردم افغانستان نشان داده شود ایدئولوژی جنگی طالبان در مورد دولت جمهوری

۱. در این خصوص می‌توان به فتاوی صادره توسط اجتماع دوهزار عالم دینی که در ماه جوزای سال ۱۳۹۷ در کابل منعقد شده بود، اشاره کرد.

اسلامی افغانستان که قانون اساسی آن را تمثیل می‌کند، تکفیری است و جایگاهی در مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت و به طور خاص مذهب حنفی ندارد. در این صورت، طالبان مجبور است یا دست از ادعای حنفی بودن بردارند که اگر چنین کنند، پایگاه اجتماعی خود را از دست خواهند داد و یا این که به اصول مذهب حنفی در باب خروج و تکفیر برگردند. در این صورت، به ناچار باید به جای جنگ، به گفت‌وگو و فعالیت مسالمت‌آمیز سیاسی و در نتیجه صلح تن دهند.

اما این که چرا بر مبنای مذهب حنفی نمی‌توان دولت افغانستان و قوای دفاعی آن را تکفیر کرد، دلیل آن تا حدودی واضح است؛ چون بر مبنای این مذهب مجاز به تکفیر اهل قبله نیستیم، ارتکاب فسق و فجور و گناه کبیره - از جمله عدم تطبیق احکام شریعت - موجب کفر و خروج از دین نمی‌شود، هم‌پیمانی با کفار و مانند آن اگر به فرض هم حرام باشد، در حد گناه کبیره است، نه کفر صریح لذا دلیلی برای تکفیر این دولت وجود ندارد.

اما عدم جواز خروج مسلحانه: خروج مسلحانه بر اساس نظر مذاهب رسمی اسلامی در دو صورت می‌تواند جایز باشد: اول این که مملکت اسلامی تحت اشغال کفار قرار گیرد. اشغال امروزه یک اصطلاح حقوقی است که در نتیجه آن یک کشور حاکمیت خود را از دست می‌دهد؛ اما افغانستان این گونه نیست؛ دولت افغانستان بر مبنای قانون اساسی خود اعمال حاکمیت می‌کند و مانند هر کشور مسلمان دیگر دارای حاکمیت است، حضور نیروهای خارجی در افغانستان در حال حاضر بر مبنای قوانین بین‌المللی و پیمان‌های دوجانبه است و این پیمان‌ها جنبه تحمیلی نداشته و به راحتی قابل لغو است و بر اساس ضرورت منعقد شده است و در صورت توقف جنگ از سوی طالبان، بدون جنگ می‌تواند این نیروها را از افغانستان خارج کرد. البته، دولت افغانستان به شمول دولت مورد نظر طالبان، مانند هر دولت دیگر، بر اساس منافع خود می‌تواند به ممالک خارجی پایگاه نظامی بدهد یا ندهد. در واقع، مستمسک واقعی طالبان برای جنگ و تکفیر، این نظریه است که افغانستان توسط کفار اشغال شده و امارت اسلامی را ساقط کرده است و امارت اسلامی برای رفع اشغال جهاد می‌کند؛ بنابراین، باید این نظریه به دقت تجزیه و تحلیل شود. به نظر این جانب، پاسخ آن در گرو پاسخ به این دو پرسش است: آیا ترتیبات قانونی بعد از موافقت‌نامه بن و تشکیل نظام مبتنی بر قانون اساسی و دولت‌های مبتنی بر آن از طریق انتخابات و مجالس لویه جرگه که چیزی شبیه اهل حل و عقد است و قانونمند شدن حضور نیروهای حمایت قاطع در چارچوب پیمان امنیتی، افغانستان را از اشغال خارج نکرده است و افغانستان دارای حاکمیت نیست؟ و آیا نمی‌توان گفت که امارت اسلامی طالبان به دلیل از دست دادن تسلط و «غلبه» خودش دیگر عملاً وجود ندارد، جنگ و قتال برای احیای مجدد آن از منظر مذهب حنفی جایز نیست؟

دوم این که دولت و حاکم مسلمانان به کفر صریح روی آورد، علناً اظهار کفر کند و مانع شعایر اسلامی شود؛^۱ در حالی که دولت افغانستان رسماً جمهوری اسلامی است و دین دولت اسلام و هیچ قانونی نمی‌تواند مغایر با احکام اسلام وضع شود و رئیس جمهور باید مسلمان و متولد از والدین افغان باشد؛ بنابراین، هیچ دلیلی وجود ندارد که خروج مسلحانه علیه چنین دولتی را مجاز کند. البته، برای اسلامی‌تر کردن جامعه و قوانین آن و جلوگیری از ظلم و ستم می‌توان امر به معروف و دعوت به معروف کرد؛ اما مجاز به جنگ مسلحانه نمی‌باشیم؛ چون جنگ به تعبیر مذاهب اسلامی موجب فتنه بزرگ‌تر می‌شود.^۲ به همین دلیل، تشکیل خلافت کامل از راه جنگ بر مسلمانان واجب نیست؛ لذا خلافت راشده حداکثر در تاریخ اسلام ۳۵ سال بوده است (با احتساب دوره عمر بن عبدالعزیز) اما مسلمانان برای تشکیل مجدد آن از راه جنگ تلاش نکردند و فقها به وجوب آن فتوا ندادند. البته، می‌توان گفت که حکومت‌های جائز و ستم‌گر، حکومت مشروع دینی نیستند؛ چنان‌که امام عبده و تا حدودی مودودی کوشیده‌اند این مدعا را به اثبات برسانند. رفتار امام ابوحنیفه در مخالفت با بنی امیه و بنی عباس و قیام امام حسین می‌تواند شاهد بر این مدعا باشند که البته در این حالت فقط در اصلاح چنین حکومتی باید از راه دعوت و امر به معروف کوشش به عمل آید که روش امام حسین (ع) و امام ابوحنیفه بوده است. امام حسین برای تغییر حاکمیت دست به شمشیر نبرد؛ بلکه از آزادی خویش و مسلمانان که مجبور نباشند حکومت‌های جائز و ستم‌گر را تأیید کنند، با اصرار بر عدم بیعت دفاع کرد (حتی از سیره امام حسین به تعبیر فقیه بزرگ شیعی شیخ محمدحسن نجفی، نویسنده جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام^۳، نمی‌توان بر وجوب امتناع از بیعت به سلطان جائز استدلال کرد؛ چون یک قضیه خاص است و احتمال خصوصیت مورد در آن داده می‌شود و لذا قابل تعمیم نیست) اما خروج مسلحانه برای کسب قدرت کاملاً یک مسئله متفاوت است و می‌تواند حکم متفاوت داشته باشد که فقهای مذاهب به دلیل این که موجب شرکثیر و فتنه بزرگ‌تر می‌شود، آن را مجاز ندانسته‌اند.

پس می‌توان ادعا کرد که طالبان بر مبنای مذاهب اسلامی هیچ مجوزی برای جنگ ندارند؛ مخصوصاً اگر با امریکا به صلح برسند. در این صورت ارائه یک تصویر اشغال‌شده از افغانستان دیگر هیچ وجهی نمی‌تواند داشته باشد، در آن صورت، آنان نمی‌توانند علیه دولت افغانستان بجنگند و از راه زور خود را بر مسلمانان افغانستان مسلط کنند و سرنوشت آن را در دست بگیرند؛ چه اگر چنین کنند، در این صورت مثل آنان مثل خلفای بنی‌امیه خواهند شد، نه خلفای راشدین. در واقع، می‌توان به روشنی ادعا کرد که تفسیر درست نظریه مذاهب مبنی بر عدم جواز خروج مسلحانه، نفی خشونت و کاربرد

۱. الدكتور وهبه الزحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۸، ص ۶۱۹۵.

۲. همان، ص ۶۱۶۷ و ر. ک: محمدعمر النسفی، شرح عقائد النسفیة، چاپ پشاور، مکتبه علوم اسلامیة، ص ۱۱۴.

۳. همان، جلد ۲۱، ص ۳۷۳.

زور در سیاست است؛ یعنی آنان در واقع کاربرد زور و خشونت را در سیاست جایز نمی‌دانند؛ چون موجب فساد بزرگ‌تر می‌شود.

ب. مشروعیت‌زدایی از مشروعیت بین‌المللی طالبان

طالبان بر اساس حضور جنگی خویش و حمایت پیدا و پنهان رقبای منطقه‌ای افغانستان و امریکا، دارند آهسته‌آهسته از مشروعیت سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار می‌شوند و کوشش می‌کنند خود را به‌عنوان گروهی متمایز از القاعده و داعش و تابع قوانین بین‌المللی معرفی کنند. می‌کوشند خود را گروهی معرفی کنند که به لحاظ فرهنگی از فرهنگ و ساخت واقعی جامعه افغانستان نمایندگی می‌کنند و قدرت برقراری ثبات و نظم را در این کشور دارا می‌باشند. این‌ها مجموعه عواملی است که از منظر واقع‌گرایی به طالبان مشروعیت بین‌المللی می‌بخشد و کار را بر دولت و مردم افغانستان در رسیدن به صلح عادلانه، پایدار و همه‌شمول سخت و دشوار می‌کند.

به نظر می‌رسد راه فایق آمدن بر این مشکل، مشروعیت‌زدایی از طالبان در عرصه بین‌المللی بر مبنای قوانین بشردوستانه بین‌المللی و حقوق بشر است و این‌که چهره واقعی این گروه را برای افکار عمومی جهان و نهادهای مدافع حقوق بشر - اعم از میان‌دولتی و غیر دولتی - روشن کنیم. قوانین بشردوستانه در واقع قوانین بین‌المللی حاکم بر جنگ و منازعات مسلحانه است که در پی محافظت از حقوق بشری افراد در جنگ است. مشخصه بارز این قوانین این است که نقض این قوانین مصداق جرایم جنگی، جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود و در مواردی که از نوع جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی، ژنوساید، پاک‌سازی قومی و تجاوز علیه صلح به حساب آید، جرم بین‌المللی محسوب شده و به لحاظ بین‌المللی قابل تعقیب عدلی و قضایی می‌باشد. این‌گونه جرایم مصداق نقض حقوق بشر نیز محسوب می‌شود و دولت‌ها مطابق تعهدات بین‌المللی‌شان موظف‌اند گروه‌های ناقض این حقوق را به لحاظ سیاسی و اقتصادی نه‌تنها حمایت نکنند؛ بلکه تحت فشار قرار داده و منزوی کنند.

بر اساس گزارش‌های مستند یوناما از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۸، ۹۱۶۷۵ نفر غیر نظامی (ملکی) در افغانستان به قتل رسیده و یا زخمی شده‌اند که از این تعداد تنها در سال ۲۰۱۸، ۶۳ درصد آن توسط مخالفان دولت (۳۷ درصد طالبان و ۲۰ درصد داعش) انجام شده است که عمدتاً ناشی از حملات انتحاری بوده است که در آن میان افراد ملکی و نظامی تفکیک به عمل نمی‌آید.^۱ باید گفت این فیصدی

۱. گزارش سال ۲۰۱۸ یوناما تحت عنوان «محافظت از افراد ملکی در منازعات مسلحانه» که در فبروری ۲۰۱۹ منتشر شده است. این گزارش از نشانی ذیل قابل دریافت می‌باشد:

مربوط به سال ۲۰۱۸ است که در مجموع طالبان در سال‌های اخیر تا حدودی از میزان بی‌رحمی‌های خود کاسته‌اند. بدون شک، میزان درصدی تلفات ملکی ناشی از حملات طالبان در سال‌های گذشته بیش‌تر بوده است و در نتیجه از مجموع نود و یک هزار کشته و زخمی، دست‌کم بیش از پنجاه هزار نفرشان به احتمال زیاد فقط توسط طالبان انجام شده است. طالبان در واقع به طرق ذیل قوانین بشردوستانه و یا همان قوانین جنگی را نقض می‌کنند:

۱. قتل‌های سیستماتیک

طالبان تعریف کنوانسیون‌های بین‌المللی از افراد ملکی و اهداف غیر نظامی را قبول ندارند. از نگاه قوانین بین‌المللی، افراد نظامی، یعنی افرادی که دخیل در جنگ‌اند؛ اما پلیس که وظیفه اصلی اش انفاذ قانون و برقراری نظم عمومی است، غیر نظامی و کارمند ملکی محسوب می‌شود؛ به عین ترتیب، تمامی کارمندان خدمات ملکی به شمول قضات و سارنوالان، غیر نظامی و ملکی محسوب می‌شوند و در حال جنگ جزو اهداف نظامی محسوب نمی‌شوند؛ اما طالبان، کارمندان دولت به طور خاص پلیس، قضات و سارنوالان را کافر و یا اجیر کفار شمرده و خود را مجاز به قتل آن‌ها می‌دانند؛ به این ترتیب، به شکل سیستماتیک و هدفمند، طیفی وسیع از کارمندان خدمات ملکی را به قتل می‌رسانند که می‌تواند مصداق جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت به حساب آید.^۱ طالبان با استفاده از حربه تکفیر حتی بر کارمندان رسانه‌های آزاد و خبرنگاران نیز حمله کرده و آن‌ها را به قتل رسانیده است که نمونه آن حمله بر موتر حامل کارمندان تلویزیون طلوع در چند سال قبل است. این موارد توسط یوناما مستند شده و قابل ارائه به نهادهای بین‌المللی و کشورهای جهان است.

نیپالایشه

تاسیس ۱۳۹۴

۲. عدم احتیاط لازم در جلوگیری از قتل افراد ملکی^۲

طالبان از طریق عملیات انتحاری و حمله به اماکن غیر نظامی و یا سنگر گرفتن در اماکن غیر نظامی و محل مسکونی مردم ملکی، به هیچ‌وجه احتیاط لازم را جهت پیش‌گیری از قتل غیر نظامیان به عمل نمی‌آورند؛ بلکه آن‌ها را در معرض کشتار وسیع خود قرار می‌دهند و حتی از آن‌ها به‌عنوان سپر انسانی استفاده می‌کنند؛ در حالی که قوانین حاکم بر جنگ، جوانب جنگ را موظف به اتخاذ احتیاط لازم

۱. در این خصوص که چگونه می‌توان این جرایم را مصداق جنایات جنگی و یا حتی جنایت علیه بشریت دانست، به متن اساس‌نامه دادگاه بین‌المللی کیفری مراجعه کرد.

۲. در گزارش‌های مستند یوناما به‌طور مکرر بر لزوم تفکیک میان نظامیان و غیر نظامیان در اجرای عملیات جنگی تأکید شده است و در عین حال این گزارش‌ها ادعان می‌کنند که بیش‌ترین تلفات افراد ملکی ناشی از تاکتیک‌های جنگی‌ای چون حملات انتحاری و کارگزاری تله‌های انفجاری و مانند آن است که به میزان وسیع توسط مخالفان مسلح از جمله طالبان استفاده می‌شود.

جهت پیش‌گیری از قتل غیر نظامیان می‌داند.

۳. حمله بر اهداف غیر نظامی

طالبان مراکز تعلیم و تربیه دانشجویان پلیس و هتل‌ها و بانک‌ها را مورد حمله قرار می‌دهند؛ در حالی که همه این‌ها اهداف غیر نظامی محسوب می‌شوند و حمله بر آن‌ها ممنوع و حداقل جرم جنگی محسوب می‌شود.

۴. حمله بر جمعیت غیر نظامی^۱

گاهی طالبان بر قریه‌ها و روستاهای مسکونی مردم عادی احتمالاً به انگیزه‌های مذهبی و قومی حمله می‌کنند و افراد غیر نظامی را تیر باران می‌کنند؛ نظیر آنچه در خزان سال جاری در قریه‌های هزاره‌نشین ارزگان خاص مرتکب شدند و نگارنده این سطور گوشه‌ای از این جنایت را مستند کرده است. در پیوست این مقاله، متن این گزارش را در معرض قضاوت خوانندگان قرار می‌دهد.^۱

۵. قتل افراد غیر نظامی به دلیل تعلق قومی و مذهبی آنان^۲

افراد وابسته به طالبان در سال‌های گذشته، در غور و قریه باغچار ارزگان خاص افراد غیر نظامی از قوم هزاره شیعه‌مذهب را صرفاً به دلیل تعلق نژادی و مذهبی آنان سر بریدند که مصداق جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود. البته، طالبان به صورت رسمی کشتار بر مبنای تعلقات مذهبی را انکار و محکوم می‌کنند؛ اما حقیقت این است که میزان تعصب و شیعه‌ستیزی، نفرت مذهبی و نژادی در صفوف طالبان بسیار شدید است که خود به صورت عمیق بی‌رحمی‌هایی فراوان و کنترل‌ناشده را به بار می‌آورد. اساساً ایدئولوژی طالبان بر نفرت مذهبی استوار است و لذا باید این گروه را مسئول عواقب آن که از جمله آن خشونت‌های کور افراد وابسته به این گروه علیه هزاره‌های شیعه است، دانست.

۶. حمله بر مراکز انتخاباتی و اخذ رأی‌تسه

تاسی ۱۳۹۲

انتخابات یک روند مدنی است که زمینه استفاده مردم از حق مشارکت سیاسی‌شان را فراهم می‌کند؛

۱. در اساس‌نامه دادگاه بین‌المللی کیفری دایمی، حمله بر جمعیت غیر نظامی در صورتی که وسیع و گسترده باشد، مصداق جنایت علیه بشریت به شمار آمده است.
۲. مطابق اساس‌نامه دادگاه بین‌المللی کیفری دایمی، حتی آزار و اذیت مداوم یک گروه به دلایل مذهبی و نژادی مصداق جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود.
۳. مطابق گزارش مستند یوناما در سال ۲۰۱۸، در جریان انتخابات پارلمانی که در آن بر اثر مساعی حکومت در تأمین امنیت چهار میلیون نفر توانستند رأی خود را به طور مصون استعمال کنند، بر اثر حملات طالبان شاهد بالاترین تلفات ملکی از سال ۲۰۰۹ بوده‌ایم که در آن مستقیماً مراکز اخذ رأی را هدف قرار داده بودند (این گزارش در

لذا حمله بر این مراکز هم حمله بر یک هدف غیر نظامی به حساب می آید و هم نقض آشکار و شدید حق مشارکت سیاسی که از جمله حقوق بشری هر فرد است، محسوب می شود.

با توجه به موارد فوق، طالبان هم حقوق بشردوستانه و هم حقوق بشر را شدیداً نقض می کنند؛ لذا یکی از راه کارهای صلح با طالبان این است که کشورها رعایت این قوانین از جمله اجتناب از حمله بر اهداف غیر نظامی و اجتناب از قتل سیستماتیک کارمندان دولت و اجتناب از حمله انتحاری را پیش شرط قبول طالبان به عنوان یک گروه سیاسی و پیش شرط مذاکره با آنها قرار دهند.

دولت افغانستان و جامعه مدنی این کشور در این زمینه می توانند از دیپلماسی و دادخواهی بین المللی استفاده کنند. در این زمینه اولاً، لازم است موارد یادشده به صورت مستند در معرض افکار عمومی جهان قرار داده شود و ثانیاً، دولت ها تحت فشار قرار گیرند که طالبان را برای رعایت این موارد تحت فشار قرار دهند و جامعه مدنی افغانستان در این راستا با استفاده از سازوکار سازمان های غیر دولتی بین المللی مدافع حقوق بشر، کمپین وسیع جهانی را به راه بیندازد که دولت ها و نهادهای بین المللی در جریان گفت و گوی صلح طالبان را جهت رعایت قوانین جنگی و اجتناب از موارد یادشده تحت فشار قرار دهند. به این وسیله اگر طالبان دست از رفتارهای یادشده بردارند، یک قدم به صلح واقعی و پرهیز از خشونت نزدیک شده ایم و طالبان را بیش تر به قوانین بین المللی نزدیک کرده ایم و ضمناً مشروعیت سیاسی آنان را نیز تضعیف کرده ایم. البته، در این راستا مشکل کشتار غیر نظامیان توسط نیروهای دولتی و شبه دولتی و همکاران خارجی آن و مواردی از قبیل زندان گوانتانامو نیز وجود دارند که تا حدودی دادخواهی علیه طالبان را مشکل می کند؛ لکن یک تفاوت عمده میان طالبان از یک سو و دولت و همکاران خارجی آن از سوی دیگر وجود دارد و آن این که کشتار انجام شده توسط این نیروها عمدی و یا ناشی از عدم احتیاط لازم نیست و لذا قتل سیستماتیک و هدفمند محسوب نمی شود و افزون بر آن، این نیروها مسئولیت پذیر بوده و زمینه را برای تحقیقات بی طرفانه فراهم می کنند و سیستم عدلی و اجرایی شان حاضر به رسیدگی قضایی و جبران خسارت می باشند.

ج. جامعه مدنی و جنبش زنان

مراد من از جامعه مدنی، تمامی گروه های غیر دولتی است که عمدتاً از گروه های ذینفع اجتماعی تشکیل می شوند. در این میان، به اعتقاد این جانب در سیاست و حوزه عمومی افغانستان چند گروه از تأثیرگذاری خاص برخوردارند که عبارتند از احزاب، گروه های قومی و مذهبی، جنبش زنان،

روزنامه‌نگاران مستقل و رسانه‌های غیر دولتی، نخبگان سیاسی و جامعه آکادمیک کشور. ویژگی بارز این گروه‌ها این است که همه در نظام مبتنی بر قانون اساسی از منافع و حقوق قوی برخوردارند که در نظام امارت و یا نظام شرعی مورد نظر طالبان این منافع و حقوق به میزان زیاد از میان می‌رود و نابود می‌شود. در واقع، این کلیشه که ما به عقب بر نمی‌گردیم و یا این که ارزش‌ها و دستاوردهای ۱۸ ساله قربانی صلح نشود، ناظر به حفظ این منافع و حقوق است. برای مثال اقوام و گروه‌های مذهبی، مخالف هرگونه تبعیض و نابرابری بر مبنای قوم و مذهب و خواهان مشارکت مؤثر در قدرت و تعیین سیاست‌های عمومی و کلان کشور می‌باشند و در نتیجه نظام مورد خواست آن‌ها نظامی است که زمینه تحقق مشارکت مؤثر آن‌ها را به شکل عادلانه فراهم کند. به عین ترتیب، زنان خواهان نفی تبعیض بر مبنای جنسیت و خواهان دسترسی برابر به آموزش، کار و فعالیت اجتماعی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌اند. رسانه‌های مستقل و روزنامه‌نگاران فعالیت حرفه‌ای‌شان بدون وجود آزادی بیان و عقیده اساساً امکان وجود نمی‌یابد، احزاب بدون وجود نظام چندحزبی و گردش آزاد قدرت بر مبنای انتخابات آزاد اساساً معنا و مفهوم ندارد. فعالیت آکادمیک و دانشگاهی مستلزم وجود و قبول فضای آزاد آکادمیک است. استادان دانشگاه‌ها و اساساً دانشگاه‌ها به عنوان مراکز آکادمیک در صورتی می‌توانند فعالیت علمی به معنای واقعی آن داشته باشند که از آزادی در تحقیق و بیان عقاید خویش برخوردار باشند که این کار مستلزم آزادی بیان، آزادی اندیشه و عقیده در حد وسیع آن است. جامعه آکادمیک و دانشگاه‌ها، جامعه بزرگ را در کشور تشکیل می‌دهند که از دو بخش دولتی و غیر دولتی تشکیل می‌شوند. تعداد اساتید دانشگاه‌های دولتی به هفت‌هزار نفر می‌رسد و به همین تعداد اساتید دانشگاه‌های خصوصی وجود دارد. تعداد کل دانشجویان به چند صد هزار نفر می‌رسد.

بنابراین، نظر به گستره وسیع جامعه مدنی، قانون اساسی موجود برخلاف گمان طالبان از پایگاه وسیع اجتماعی برخوردار است. این قشر وسیع منافع‌شان را در حفظ قانون اساسی می‌بینند؛ لذا در صورت انسجام و برخورداری از تفکر و بینش روشن و دادخواهی وسیع ملی و بین‌المللی می‌توانند فشار هم‌سو و هم‌جهت را در کنار خواست جهانی بر طالبان و حامیان آن‌ها وارد کنند. درست است که امریکا - طرف اصلی گفت‌وگوی صلح با طالبان - نمی‌خواهد ارزش‌های مدرن را بر طالبان و یا افغانستان تحمیل کند؛ اما با جامعه مدنی افغانستان اگر این جامعه و گروه‌هایی که نام بردم فعال باشند، منافع مشترک دارد. امریکا و نظام بین‌الملل در افغانستان طی بیش از ۱۸ سال سرمایه‌گذاری کرده‌اند، حفظ این دستاوردها برای حفظ صلح و امنیت در افغانستان و جهان و ارزش‌های جهانی از اهمیت بسیار برخوردار است. افغانستان با عربستان سعودی قابل مقایسه نیست. جهان عربستان را به دلیل نقش اقتصادی، سیاسی و نظامی‌اش در منطقه تحمل می‌کنند؛ اما افغانستان طالبانی چیزی ندارد که تحمل

شود؛ بنابراین، با استفاده از این منافع مشترک و سازوکار بین‌المللی که برای دادخواهی در راستای حقوق و منافع‌شان وجود دارد، می‌تواند در روند صلح که یک روند گذار است، به یک قدرت بزرگ و غیر قابل اغماض تبدیل شوند و خواست‌شان را بر طالبان تحمیل کنند. در این راستا از یک واقعیت دیگر نیز نباید غافل بود و آن این‌که طالبان در چارچوب یک دولت مجبوراند الزامات و تعهدات یک دولت را در قبال جهان بپذیرند تا بتوانند از سقوط دوباره افغانستان در حلقه انزوای بین‌المللی جلوگیری کنند و از کمک‌های بین‌المللی برای تأمین بودجه عادی و انکشافی خود برخوردار شوند و محل مناسب برای سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی به حساب آیند. در غیر این صورت، نه تنها به جذب کمک‌ها و سرمایه‌گذاری خارجی موفق نمی‌شوند؛ بلکه فرار سرمایه و نیروی متخصص از داخل به خارج نیز شتاب می‌گیرد؛ بنابراین، نیازهای حکومت‌داری نیز فشار مضاعف را بر طالبان جهت قبول خواسته‌های جامعه مدنی فراهم می‌کند. از این لحاظ، افغانستان با ممالک عربی قابل مقایسه نیست؛ چون آن‌ها قدرت‌های بزرگ نفتی‌اند که حتی با قدرت اقتصادی خود به راحتی امریکا را تحت فشار قرار داده می‌توانند، افغانستان بدون رعایت هنجارهای جهانی نمی‌تواند حمایت ائتلاف لیبرال‌دموکراسی را که بزرگ‌ترین ائتلاف جهانی به لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی است، با خود داشته باشد.

اما جامعه مدنی برای این‌که مؤثر باشد، در قدم نخست باید انسجام یابد و ثانیاً خواسته‌های خود را شفاف و روشن مطرح کند و از کلی‌گویی برآید. برای مثال: زنان بگویند که هرگونه نابرابری را بر مبنای جنسیت نمی‌پذیرند و در این راستا به تعهدات بین‌المللی افغانستان در چارچوب میثاق‌ها استناد کنند و بپرسند که آیا طالبان می‌خواهند که افغانستان از میثاق‌های بین‌المللی خارج شود. و بگویند که به سخنان مبهم و چندپهلوی طالبان که با سخنان نخستین‌شان در دوران امارت‌شان چندان فرق نکرده است، اعتماد ندارند. و از آن‌ها بخواهند که اگر واقعاً راست می‌گویند، هم‌اکنون در مناطق تحت کنترل‌شان زمینه بازگشایی مکاتب دخترانه را فراهم کنند. به عین ترتیب، رسانه‌های آزاد از طالبان بخواهند که زمینه فعالیت آزاد رسانه‌ای را در مناطق تحت کنترل‌شان فراهم کنند و آزادی نقد و اطلاع‌رسانی بی‌طرفانه از اعمال و رفتارشان را مانند جانب دولت و نیروهای بین‌المللی تأمین کنند، احزاب نیز از طالبان بخواهند که معنای مذاکره با احزاب و مشارکت دادن آن‌ها در قدرت مستلزم قبول نظام چندحزبی و انتخابات آزاد است و به صراحت بگویند که این خواست ما است. ثالثاً، دادخواهی ملی و بین‌المللی را با ابتکار خود به پیش ببرند و در واقع به یک جریانی مستقل از دولت تبدیل شوند که البته فقط در نقش جامعه مدنی عمل کند نه دولت. در این راستا دولت و جامعه مدنی هرکدام به نقش خود پردازند تا به جای بدبینی، هماهنگی میان دولت و جامعه مدنی به وجود آید. از یک‌سو،

دولت مذاکرات خود را شفاف کند و طیف‌های وسیع را در آن مشارکت دهد و در واقع روند صلح را برای رسیدن به صلح جامع رهبری کند. و جامعه مدنی هرگز در نقش دولت ظاهر نشده و موقف دولت را تضعیف نکند؛ بلکه بر کار آن نظارت انتقادی داشته باشد و این کار به دو هدف صورت گیرد: نخست این که از سازش حکومت و طالبان به قیمت حقوق و منافع آنان جلوگیری کند و دوم این که از سنگ اندازی احتمالی حکومت در مسیر صلح به منظور تداوم قدرت خویش جلوگیری کند تا در نهایت موافقت‌نامه صلح از بعد داخلی آن یک سند سه‌جانبه میان حکومت، طالب و جامعه مدنی، باشد؛ اما در عین حال در مقام مذاکره و چانه‌زنی با طالبان در نقش جایگزین دولت برای معامله با طالبان حاضر نشوند. این رویکرد باعث هماهنگی بیش‌تر میان حکومت و جامعه مدنی می‌شود و بدگمانی و بدبینی میان طرفداران نظام کاهش می‌یابد.

د. گفت‌وگوی فرهنگی با طالبان در چارچوب گفتمان جمهوری اسلامی و الزامات دولت‌داری مدرن

مشکل اساسی در مقام گفت‌وگو با طالبان، ایدئولوژی آن است. طالبان به کمک ایدئولوژی خود نظام موجود و ارزش‌های آن را کفری خوانده و خون‌های زیادی را تحت این عنوان از دو جانب، از خود و طرف مقابل، به زمین ریخته و به قول خودشان قربانی‌هایی فراوان داده‌اند؛ لذا قبول این ارزش‌ها به معنای دست‌کشیدن از ادعاهای‌شان بوده و مشروعیت‌شان را در نزد حامیان‌شان از بین می‌برد و سرسختی، تشدد و تأکید بر ایدئولوژی‌شان در حال حاضر از ویژگی‌های این گروه است. علاوه بر این، طالبان در حل منازعه بر زور و به سنت تکیه می‌کنند؛ در حالی که صلح مدرن بر گفت‌وگوی انتقادی عقلانی استوار می‌باشد. پس تفاوت گفتمانی بزرگ میان ما و طالبان وجود دارد. در این میان، استناد به سنت در جامعه سنتی افغانستان که حوزه عمومی در آن تحت تأثیر شدید سنت و زور قرار دارد، فضای گفت‌وگو را برخلاف گفت‌وگوهای بن در سال ۲۰۰۱ شدیداً به نفع طالبان تغییر داده است. در این گفت‌وگوها، برخلاف ۲۰۰۱، گفتمان غالب و مسلط که از قدرت عاطفی بسیار برخوردار است و مجال نقد و انتقاد آزاد را به سود طالبان محدود می‌کند، اسلام است. بیانیه مسکو بهترین نشانه این تغییر وضعیت است که با زبان مبهم خود همه حقوق و ارزش‌های قانون اساسی را در هاله‌ای از ابهام و بی‌معنایی فرومی‌برد و کسی هم جرأت پرسش از معنای کلام آن‌ها را ندارد.

برای غالب‌آمدن بر این وضعیت - همان‌گونه که پیش از این اشاره کردم - شجاعت اخلاقی جامعه مدنی و سیاست‌مداران و برخورداری از چارچوب روشن فکری و توانایی تحلیل سنت، لازم و حیاتی است. شجاعت اخلاقی ایجاب می‌کند که خواسته‌هایی چون نظام چندحزبی و نفی تبعیض بر مبنای

قومیت، مذهب و جنسیت، آزادی بیان و تأمین فعالیت آزاد رسانه‌ای و مانند آن را- که پیش از این به آن‌ها اشاره کردم- شفاف و به‌صورت مستند و مستدل مطرح کنیم.

از آن‌جا که گفتمان غالب و مسلط در این گفت‌وگو سنت است، پس راهی در درون سنت برای یک گفت‌وگوی عقلانی بیابیم و در ضمن رویکردهای عمل‌گرایانه و واقع‌گرایانه را در جانب طالبان تقویت کنیم و آنان را برای این‌که واقع‌گرا و عمل‌گرا شوند، تحت فشار قرار دهیم تا در نتیجه این رویکرد، هسته‌ایدئولوژیک طالبان تضعیف شود. به این دو هدف از طرق ذیل می‌توان دست یافت:

۱. جایگاه دینی نظام جمهوری اسلامی

نظام جمهوری اسلامی که در قانون اساسی آمده به لحاظ سنت و در چارچوب اساسات مذهب حنفی قابل دفاع و قابل توجیه است و خواسته‌های جامعه مذهبی و متدین را برآورده می‌کند و از یک جهت نسبت به نظام امارت به مراتب اسلامی‌تر است. توضیح این‌که جمهوریت، جباریت و استبداد را نفی می‌کند و تأمین‌کننده استقلال قضات (در چارچوب تفکیک قوا) و مانع از به‌کارگیری زور برای کسب سلطه بر سرنوشت مسلمانان می‌شود. تسلط بر مسلمانان از راه غلبه و زور و استبدادورزی مخالف با اسلام است. هم‌چنین، جمهوریت برای هر مسلمان حق برابر در حوزه عمومی قائل است و این اصل با اصل اسلامی عدالت سازگارتر است. جمهوری اسلامی بر اساس اصل اسلامی عدالت، همگان را بر اساس انسانیت و اسلامیت برابر می‌داند و از این اصل فقط در موارد خاص که نص قطعی و یا اجماع مذاهب بر خلاف آن وجود داشته باشد، عدول می‌کنیم. در نظام جمهوری قوانین مغایر با نصوص قطعی اسلام وضع نمی‌شود؛ بلکه قوانین در مطابقت با اصول کلی اسلام از قبیل اصل عدالت، مصلحت، آزادی و رفع ضرر و مانند آن وضع می‌شود؛ لذا عدالت اجتماعی که ارزش‌های مهم اسلامی می‌باشد، یکی از ارزش‌های اساسی قانون اساسی است؛ در حالی که نظام امارت به لحاظ شکلی مانع از برقراری جباریت و استبداد نمی‌شود، استقلال قضات را تأمین نمی‌تواند، با عدالت سازگار نیست و ریشه در سنت اسلامی هم ندارد؛ چون نظریه اصلی فقها در باب حکومت، خلافت کامله است که حاکم در آن باید قریشی باشد؛ در حالی که امیر طالبان قریشی نیست؛ عضوی از یک قبیله افغانی است؛ به همین دلیل، طالبان نمی‌توانند به سنت استناد کنند؛ چون این استناد، آن‌ها را در دام تناقض‌گویی گرفتار می‌کند. از این لحاظ، فرقی میان نظام سلطانی و نظام امارت طالبان نیست؛ در حالی که نظام جمهوری- به دلایلی که اشاره کردم- به مراتب اسلامی‌تر از نظام سلطانی است که در تاریخ اسلام شیوه مسلط حکومت‌داری بوده است و هیچ فقیهی به وجوب خروج علیه آن فتوا نداده است. هم‌چنین، در چارچوب گفتمان جمهوری اسلامی، جنبش زنان و سایر فعالان مدنی می‌توانند

پایگاه فکری قوی برای خود فراهم کنند که از توان برخورد انتقادی با گفتمان طالبان برخوردار باشد. در این خصوص، پیشنهاد می‌کنم برای این که یک چارچوب نظری انتقادی برای گفت‌وگوی صلح با طالبان به وجود آید، تمامی مسائل اختلافی ذیل پنج عنوان بررسی شوند: دیدگاه طالبان، دیدگاه قانون اساسی، دیدگاه مذهب حنفی، تحلیل دیدگاه قانون اساسی در چارچوب مذهب حنفی به این منظور که آیا با اصول آن در تضاد است یا در تضاد نیست، دیدگاه اندیشمندان مسلمان معاصر (صرفاً از این منظر که این دیدگاه‌ها تا چه اندازه از قوت و استحکام برخوردار بوده و تاچه حد می‌توانند دیدگاه گذشتگان را که مربوط به قرون پیشین است، تصحیح کنند) و الزامات ناشی از تعهدات بین‌المللی افغانستان و دولت‌داری مدرن).

۲. ارتباط فعال با جهان

حکومت آینده افغانستان نیازمند ارتباط فعال با جهان است و به کمک‌های جهانی جهت حل مشکل چهار میلیون آواره و صدها هزار بی‌جاشده و بازسازی کشور نیازمند است. حکومت افغانستان بدون رعایت تعهدات بین‌المللی خود در چارچوب میثاق‌ها و مانند آن نمی‌تواند به این اهداف نایل شود؛ بنابراین، حکومت و نظام مورد نظر طالبان نمی‌تواند مشارکت و همکاری بین‌المللی را برای افغانستان حفظ کند؛ لذا الزامات حکومت‌داری مدرن و توسعه‌گرا، طالبان را ملزم به واقع‌گرایی و قبول نظام جمهوری می‌کند.

۳. تناقض در استناد طالبان

استناد طالبان به سنت و مذهب، مانند بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا، عاری از تناقض نبوده و نخواهد بود؛ مثلاً امارت به جای خلافت با سنت سازگار نیست؛ چون امیر طالبان آن‌گونه که در قانون اساسی شان تثبیت شده، فاقد شرایط شرعی است و این، موضع آنان را در تناقض قرار داده است. برای مثال: مرد بودن و حنفی بودن را از شرایط امیر می‌داند؛ در حالی که در کتاب‌های عقیده، قریشیت و اجتهاد نیز از شرایط خلیفه دانسته شده است و در هیچ کتابی ذکر نشده است که حاکم مسلمانان باید حنفی مذهب باشد. لذا طالبان نمی‌توانند برای اثبات دیدگاه خود (مثلاً شرط بودن مرد) به این کتاب‌ها استناد کنند؛ چون اگر این کتاب‌ها را به‌عنوان مرجع قبول دارند، پس باید قریشی بودن و اجتهاد را نیز شرط بدانند.

به عین ترتیب، قبول شرط امریکا مبنی بر قطع رابطه با گروه‌های جهادی سایر ممالک نیز با سنت از نوعی که طالبان به آن استناد می‌کنند، سازگار نیست. پس طالبان را باید بر اساس این تناقضات‌شان

ملزم به قبول واقعیت‌های یک دولت‌داری مدرن ساخت؛ چرا که این ضرورت‌ها و واقعیت‌ها است که طالبان به جای خلافت، امارت را مطرح می‌کنند و رابطه خود را تحت فشار امریکا با القاعده و گروه‌های جهادی دیگر قطع می‌کنند و با رقیب ایدئولوژیک خود، داعش، می‌جنگند.

متن یک گزارش

حمله طالبان بر جمعیت غیر نظامی در ارزگان خاص

طالبان به شکل وسیع و منظم که رسماً مسئولیت آن را پذیرفته، بر قریه‌های کندلان، حمزه و حسینی که مناطق غیر نظامی و مسکونی‌اند، در ارزگان خاص، در تاریخ ۱۳۹۷/۷/۵ حمله کرد که بعضاً مصداق واضح حمله بر جمعیت غیر نظامی به حساب می‌آید. برای مثال: در همین تاریخ، ساعت ده شب هنگام به‌صورت ناگهانی در حالی که مردم آرام در خانه‌های خود در حال استراحت بوده‌اند، بر قریه حسینی واقع در ارزگان خاص که هیچ‌گونه هدف نظامی، اعم از پلیس محلی، اردو و یا پلیس ملی در آن وجود نداشته و صرفاً یک قریه مسکونی است و حتی شجاعی قومندان سابق پلیس محلی نیز از این قریه عبور هم نکرده بوده است، حمله می‌کند و به کشتار می‌پردازد. این حمله چیزی جز حمله هدفمند بر جمعیت غیر نظامی محسوب نمی‌شود که در آن افراد طالبان حداقل بیست نفر ملکی را مستقیماً هدف تیر تفنگ‌شان قرار می‌دهند و می‌کشند و به تعداد سه صد خانواده از ساکنان این قریه از ترس این کشتار مجبور به فرار و ترک قریه‌شان می‌شوند. هدف قرار دادن مستقیم افراد غیر نظامی در قریه‌های کندلان، حمزه و اونچی نیز تکرار می‌شود که در مجموع این حملات ۵۷ نفر غیر نظامی با شلیک مستقیم افراد طالبان کشته می‌شوند. این قضیه مصداق حمله بر جمعیت غیر نظامی است. در این کشتار علاوه بر انگیزه‌های سیاسی که تصرف سرزمین بیش‌تر از راه ایجاد رعب و وحشت است، تعلق قومی و اعتقادات مذهبی قربانیان نظر به سابقه طالبان در کشتار سیستماتیک هزاره‌ها نیز خالی از تأثیر نبوده است. در واقع، در مجموع از شواهد و فرائض بسیار، از جمله از این حادثه به‌عنوان یک نمونه، به دست می‌آید که هدف طالبان نابودی جزئی و یا کلی هزاره‌ها است که به موجب قوانین بین‌المللی مصداق نسل‌کشی و یا حداقل پاکسازی نژادی به حساب می‌آید؛ بنابراین، در قضایای ارزگان خاص قوانین بین‌المللی حاکم بر جنگ و منازعات مسلحانه نقض شده، مصداق جنایت جنگی به حساب می‌آید و ایجاب می‌کند که به لحاظ بین‌المللی از جمله توسط بخش حقوق بشر وزارت امور خارجه ایالات متحده نظر به حضور نظامی این کشور در افغانستان و به موجب اصل بین‌المللی مسئولیت برای محافظت (RP2P) تحت تحقیق و بررسی قرار گیرند و در زمینه اتخاذ اقدامات محافظتی لازم از این‌گونه جرایم ترتیبات لازم روی دست گرفته شود.

برای معلومات بیشتر و مستندشدن این ادعا فقط اسامی تعدادی از قربانیان را- که تا کنون به صورت مشخص راجع به آن معلومات لازم را به دست آورده‌ام- به شکل فجیع و عمدتاً از طریق تیرباران که توسط افراد طالبان در شب حمله کشته شده‌اند، به شرح ذیل می‌آورم:

۱. اسحاق جعفری فرزند حاجی جمعه‌علی، ساکن کندلان، هفتاد سال سن داشته است. موصوف را افراد طالبان از خانه‌اش بیرون می‌کنند و در کنار خانه‌اش ذبح می‌کنند.
۲. صمد حیدری ۵۵ ساله، کشاورز، ساکن چشمه بلاق، ایشان را نیز در کنار خانه‌اش تیرباران می‌کنند.
۳. قنبر ملک فرزند اسحاق ۶۵ ساله، کشاورز، پشت مکتب کندلان توسط افراد طالب تیرباران می‌شود.
۴. جمعه خان ولد غلام‌سخی ۲۲ ساله، کشاورز، در کنار منزلش توسط افراد طالب تیرباران می‌شود.
۵. اسحاق فرزند غلام‌حسین، توسط افراد طالبان کنار منزلش تیرباران می‌شود.
۶. خداداد حسینی دکاندار، در کنار منزلش توسط افراد طالبان تیرباران می‌شود.
۷. ابراهیم میثم ۷۵ ساله، کشاورز، نحوه قتل: تیرباران پیش روی خانه‌اش.
۸. سلمانعلی فرزند حاجی عزیز ۲۷ ساله، کشاورز، نحوه قتل: تیرباران در منطقه قچاچه.
۹. استا سلمان ۶۹ ساله، نحوه قتل: تیرباران در منطقه قچاچه (سلمانعلی، محمدعلی و استا سلمان همراه با خانواده‌های‌شان در شب حمله طالبان بر کندلان و حسینی از تنگی کندلان به طرف حسینی می‌رفتند که طالبان در منطقه قچاچه نامبردگان را از موتر پایین و پیش روی اعضای خانواده‌های‌شان تیرباران می‌کنند).
۱۰. سلطان فرزند سمیع ۶۰ ساله، نحوه قتل: تیرباران پیش در مسجد قریه سنجگ.
۱۱. امیرخان مظفری ۴۵ ساله، نحوه قتل: تیرباران نزدیک منزلش در چشمه بلاق.
۱۲. حاجی ملک عبدالله، ۶۹ ساله دکاندار و کلان قوم، نحوه قتل: تیرباران در کنار خانه‌اش.
۱۳. اسحاق جعفری را سه روز بعد از آغاز جنگ از خانه‌اش بیرون کشیده و تیرباران می‌کنند.
۱۴. شیرمحمد فرزند غلام‌علی ۲۵ ساله کشاورز، نحوه قتل: این فرد را همراه با شخصی دیگر به نام اختر در منطقه «اسپی آو» با ضربه برچه و با خفه کردن به قتل می‌رسانند.
۱۵. محمدعلی رضوانی ۳۵ ساله، کشاورز، نحوه قتل: تیرباران (محمدعلی از حسینی در کندلان منزل یکی از اقوام خود رفته بود که طالبان او را کنار خانه میزبان در منطقه دختی تیرباران کردند).